

گزارش تاریخی

پیمان ۱۹۲۱، چگونه مسیر قدرت‌گیری رضاخان را هموار کرد؟

دوستی «خاله خرسه» کمونیست‌های شوروی با ایران!



استفاده از واژه «مودت» حکایت از بار معنایی و وزن استراتژیک توافقی داشت که در ۱۹۲۱ م (۱۲۹۹ ش) میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی، پس از دو دوره جنگ‌های تزارها با سلسله قاجار منعقد شد. به گزارش مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، با توجه به تجربه تاریخی روابط ایران و روس، قبل و بعد از عقد قرارداد ۱۹۲۱، می‌توان گفت این قرارداد هم به رغم همه امتیازاتی که با آن به ایران داده شد، باز هم استعاره‌ای از طنز تلخ داستان کوتاه «دوستی خاله خرسه» بود. این قرارداد، در پی اعلام سیاست لنین منعقد شد؛ او در اعلامیه ۵ دسامبر ۱۹۱۷، خطاب به ملل ستمدیده شرق اعلام کرده بود: «... جنگ خونین کنونی که با نیت تجاوز به سرزمین‌های بیگانه و تقسیم خاک ملل دیگر شروع شد، به پایان خود نزدیک می‌شود... ما رسماً اعلام می‌داریم که تمام پیمان‌ها و قراردادهایی که تزار مخلوع روسیه با انگلستان و فرانسه امضا کرده بود و طبق مفاد آن‌ها قرار بود قسطنطنیه پس از خاتمه جنگ به روسیه داده شود. ... همگی باطل کان لم یکن و از درجه اعتبار ساقط هستند.» اما مدتی بعد، ارتش سرخ به پنهانه پناهنده شدن ژنرال دینکین، سردار سلطنت طلب روس... به ایران و سیاست‌های ضد شوروی وثوق الدوله، نخست‌وزیر وقت، ایالت گیلان را در ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ (۱۸ می ۱۹۲۰) اشغال کرد. مشیرالدوله که در این زمان، به‌تازگی عهدمدار سمت نخست‌وزیری شده بود، به این نتیجه رسید که باید به طور مستقیم با لنین وارد مذاکره شود.

■ **انعقاد قرارداد**

البته روند این مذاکرات به کندی پیش می‌رفت؛ چرا که نظر دولت ایران این بود که قبل از امضای عهدنامه مودت، تمام واحدهای ارتش سرخ باید خاک ایران را ترک کنند و متقابلاً، شوروی‌ها خواستار تضمین کافی از دولت ایران بودند که در آتی‌ه از ورود دسته‌های ضد انقلابی (روس‌های سفید) به خاک ایران جلوگیری شود. به دلیل کند بودن مذاکرات، مشاور الممالک، فرستاده ایران، عهدنامه مودت، تمام واحدهای ارتش سرخ باید ۱۹۲۰ موفق شد لنین را در کاخ کرملین ملاقات کند. لنین در این ملاقات به او اطمینان خاطر داد که شوروی هیچ طمع‌ی برای جهانگشایی ندارد و حاضر است با ایران در راه مبارزه با امپریالیسم همکاری کند. بعد از این ملاقات روند مذاکره به خوبی پیش رفت و طی چند هفته قرارداد مودت

بین ایران و شوروی منعقد شد. پیمان دوستی ایران و شوروی (معروف به عهدنامه ۱۹۲۱) سرانجام در ۲۶ فوریه همان سال، یعنی پنج روز بعد از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و سه روز پس از صدور فرمان نخست‌وزیری سیدضیاءالدین طباطبائی یزدی، در مسکو امضا شد و امضای آن، آغازگر فصل جدیدی در روابط ایران و روسیه بود.

■ **حمایت از سردار سپه**

زمانی که اتحاد جماهیر شوروی به طور موقت از دخالت گسترده در ایران صرف نظر و نیروهای خود را از شمال ایران خارج کرد، رضاخان سردار سپه، ابتدا در مقام وزیر جنگ، توانست قدرت خود را بی‌واهمه از دشمنی روس‌ها، تثبیت کند. از سوی دیگر، رهبران شوروی که فاقد اطلاعات لازم درباره رضاخان و چگونگی برکشیده شدن او بودند، بر اساس دیدگاه‌های مارکسیستی خود، وی را فردی ضد فتودالیسم می‌دانستند که می‌تواند جامعه ایران را یک گام به سوی کمونیسم نزدیک کند. روتشتین و شومیتسکی، سفرای شوروی در ایران، بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵، دائماً رضاخان به عنوان «رهبر جنبش انقلاب ملی» و از مخالفان وی به عنوان «ارتجاعین فتودال و نیمه‌فتودال تحت حمایت انگلستان» یاد می‌کردند. بدیهی بود زمانی که رضاخان به عنوان سردمدار جنبش جمهوری خواهی، این جریان را به راه انداخت، شوروی‌ها از وی حمایت کنند و علیه مخالفانش که آن‌ها را فتودال یا نیمه‌فتودال تحت حمایت انگلیس» قلمداد می‌کردند، موضع بگیرند. آن‌ها با این کار امیدوار بودند که رضاخان با اعلام ریاست‌جمهوری خود در ایران، در رأس یک جنبش انقلابی کمونیستی قرار گیرد. از طرف دیگر، دولت نوپای شوروی خواهان ایجاد ثبات در ایران بود تا در صورت تجاوز احتمالی نیروهای غربی به خاک شوروی برای سرکوب انقلاب بلشویکی، مرزهای ایران، محلی برای ورود نیروهای غربی به خاک شوروی نباشد. اقدامات روس‌ها باعث تثبیت قدرت رضاخان شد.

تاریخ

تلاش پزشکان و پرستاران در این روزهای کرونایی، یاد ۲ اسطوره پزشکی مشهد را زنده کرد

دردشناس مثل دکتر حجازی، مردم نواز مثل دکتر شیخ

طبق اخلاص نهاده‌اند تا جان هموطنی را از بیماری بره‌اند، برای آدم قوت قلبی است. امروز پزشکان و پرستاران این سرزمین، برای مردم صبور آن، پشت و پناه شده‌اند؛ پاسداران حریم سلامت جامعه و پایدارانی که تاریخ، همت و فداکاری آن‌ها را از یاد نخواهد برد. به همین مناسبت، می‌خواهم امروز در صفحه تاریخ، برایتان از دو پزشک صحبت کنم که شرف و انسانیت شان، نامی جاوید را برایشان رقم زد؛ دو پزشک که در شهر مشهد محبوبیتی یافتند همیشگی؛ آن‌گونه که حتی سال‌ها پس از درگذشت شان، نام‌و یاد ی نیکو در میان مردم دارند و حتی نسلی که حضور آن‌ها را درک نکرده است، از مرام، جوانمردی، احسان و مردم‌دوستی آن‌ها می‌گوید؛ زنده‌یاد دکتر مرتضی شیخ و روانشاد دکتر سیدموسی حجازی.



دکتر موسی حجازی

نام دکتر حجازی برای شهدی‌ها، یادآور عنوان بیمارستانی در خیابان عبادی مشهد است؛ بیمارستانی که محل نگهداری مبتلایان به امراض روحی و روانی است. با این حال، کمتر کسی است که نداند دکتر موسی حجازی، ملقب به طبیب اعظم، بخشی از حافظه تاریخی شهر مقدس مشهد را به خود اختصاص داده است؛ پزشکی دانش‌آموخته دارالفنون که در سال ۱۲۵۶ ه‍.ش، در تهران زاده شد. دکتر حجازی از آن دسته‌اطبایی بود که در درامی شناخت؛ او نخستین کسی بود که در مشهد، نظرش به بیمار آن روانی جلب شد. تا آن زمان، مکان مشخصی برای نگهداری این گروه از بیماران وجود نداشت؛ معمولاً آن‌ها را بیرون از شهر و در شرایطی کاملاً غیر انسانی، به غلّ و زنجیر می‌کشیدند. دکتر حجازی که عنوان «طبیب قانونی» مشهد را داشت، ابتدا کوشید از مسئولان برای ساختن بیمارستان کمک بگیرد، اما راه به جایی نبرد؛ به همین دلیل، با هزینه شخصی، زمینی را در انتهای خیابان خاکی (آخوند خراسانی فعلی)، جایی نزدیک به مکانی که امروزه سالن مهران مشهد قرار دارد، خرید و سنگ بنای اولین بیمارستان روانی مدرن را در مشهد و بلکه تمام ایران گذاشت. در این بیمارستان، بیماران شرایط بسیار خوبی داشتند؛ دارو، خوراک، لباس، محل استراحت و حتی تفریحشان برقرار بود. دکتر حجازی در سال ۱۳۲۶، با گرفتن قطعه‌ای زمین در منطقه سمرقندمشهد، سنگ بنای بیمارستان بزرگ تری را گذاشت؛ این بیمارستان که امروزه به بیمارستان دکتر حجازی معروف است، تا زمان تأسیس بیمارستان ابن سینا، تنها بیمارستان امراض روانی مشهد بود. هزینه نگهداری بسیاری از بیماران را، دکتر حجازی شخصاً می‌پرداخت و از هیچ کاری برای آسایش آن‌ها به‌میانگه نمی‌کرد. او پیش از احداث بیمارستان روانی، نظرش به جمعیت مسلولان شهر جلب شد؛ گروهی که عموماً از طبقات فرودست جامعه بودند؛ سیل بیشتر بیماری فقر است و دکتر حجازی به خوبی این را می‌دانست. به همین دلیل، با تلاش شبانه‌روزی، قطعه زمینی را ابتدای جاده طر قبه، جایی که آب و هوایی خوب و سالم داشت، تهیه کرد و بیمارستانی برای مسلولان ساخت که تا پیش از تغییر نام آن به بیمارستان دکتر شریعتی، با عنوان بیمارستان مسلولان دکتر حجازی شناخته می‌شد. او برای حمایت از بیماران بی‌بضاعت، هزینه‌ای ماهانه در نظر گرفت؛ هزینه‌ای برای تهیه دارو و غذای مناسب؛ سل بیماری مزمنی است که باید با دو سلاح دارو و غذای خوب به جنگ آن رفت. به تدریج این بیمارستان به کانونی برای

حکرت کند و خودش را به منزل بیمار برساند. گاه، حتی در شب‌های سرد زمستان، وقتی در خانه‌اش را می‌کوبیدند و کمک می‌خواستند، پیاده به راه می‌افتاد و کوچه پس کوچه‌های تاریک شهر را طی می‌کرد تا بتواند بدنی را آرام و دلی را شاد کند. وقتی در سال ۱۳۵۲، بیماری دکتر شیخ شدت یافت، مردم مشهد به صورت خودجوش، برایش مراسم عابر گزار کردند؛ در مساجد، حرم مطهر و حتی منازل. او حتی در بستر بیماری هم، مردم را تنها نمی‌گذاشت و به مداوای بیماران ادامه می‌داد. سرانجام، روح بلند این پزشک مردمی و انسان دوست، در سال ۱۳۵۵ و همزمان با سالروز شهادت حضرت ثامن الحجج (ع)، به سوی معبود پرکشید و پیکرش، پس از تشییعی بسیار باشکوه، در حرم مطهر رضوی، جایی نزدیک رفت. به تدریج این بیمارستان به کانونی برای



دکتر مرتضی شیخ

دکتر شیخ با این که می‌توانست پول پارو کند، اما ترجیح می‌داد لبخند را بر لب بیماران بی‌بضاعت بنشاند. شاید خیلی‌ها ندانند، اما او در مشهد شش مطب داشت! تقریباً در همه جای شهر؛ میدان شهدا، سرشور، فلکه برق، نوغان و... وقتی از او می‌پرسیدند: چرا؟ می‌گفت: برخی بیماران حتی توان این که هزینه رفت و آمد به مطب را بپردازند، ندارند. اما او در مشهد شش مطب داشت! تقریباً در همه جای شهر؛ میدان شهدا، سرشور، فلکه برق، نوغان و... وقتی از او می‌پرسیدند: چرا؟ می‌گفت: برخی بیماران حتی توان این که هزینه رفت و آمد به مطب را بپردازند، ندارند. او حتی شب‌های زندگی‌اش را هم وقف مردم کرده بود؛ لامپی جلوی در خانه روشن می‌گذاشت تا بداند که در خانه است. هر کس، در هر ساعتی، به دکتر شیخ دسترسی داشت. بیرون از در مطب، صندوقی گذاشته بود تا مردم هر چه دوست دارند ویزیت پرداخت کنند. گاهی به داد بیماران در مانده می‌رسید و فقرشان را به رویشان نمی‌آورد. حتی برای روستاییانی که به دیدارش می‌آمدند، در مسافت‌های شهادت می‌گرفت، هزینه اقامت و داروی آن‌ها را می‌پرداخت و صحیح و سالم، روانه دیارشان می‌کرد. دکتر شیخ اهل تشریفات نبود؛ موتور سیکلت داشت تا بتواند از هر مسیری

حکرت کند و خودش را به منزل بیمار برساند. گاه، حتی در شب‌های سرد زمستان، وقتی در خانه‌اش را می‌کوبیدند و کمک می‌خواستند، پیاده به راه می‌افتاد و کوچه پس کوچه‌های تاریک شهر را طی می‌کرد تا بتواند بدنی را آرام و دلی را شاد کند. وقتی در سال ۱۳۵۲، بیماری دکتر شیخ شدت یافت، مردم مشهد به صورت خودجوش، برایش مراسم عابر گزار کردند؛ در مساجد، حرم مطهر و حتی منازل. او حتی در بستر بیماری هم، مردم را تنها نمی‌گذاشت و به مداوای بیماران ادامه می‌داد. سرانجام، روح بلند این پزشک مردمی و انسان دوست، در سال ۱۳۵۵ و همزمان با سالروز شهادت حضرت ثامن الحجج (ع)، به سوی معبود پرکشید و پیکرش، پس از تشییعی بسیار باشکوه، در حرم مطهر رضوی، جایی نزدیک به پنجره فولاد، به خاک سپرده شد.

۱۶۴ سال پیش؛ قدیمی‌ترین عکس‌های جنگی تاریخ

سال ۱۸۵۳ میلادی، نبرد میان امپراتوری رو به اضمحلال عثمانی و رقبای اروپایی آن، در شبه جزیره کریمه، جایی در جنوب اوکراین امروزی، شدت گرفت. عثمانی‌ها که روزی، روزگاری، تاپشست دروازه‌های وین پیش رفته بودند، حالا باید جنگ را در نزدیک‌ترین مناطق به شبه جزیره آناتولی تجربه می‌کردند. برخی مورخان، نبرد کریمه را نخستین جنگ مدرن تاریخ می‌دانند؛ در یک سو، نیروهای روسیه تزاری، فرانسه و انگلیس، با جدیدترین سلاح‌ها و شیوه‌های نظامی و در سوی دیگر، امپراتوری عثمانی که با ارتشی سنتی و مجهز به تسلیحات یک قرن پیش به میدان آمده بود. شکست عثمانی‌ها، از قبل هم پیش‌بینی می‌شد اما این نبرد تاریخی، با وجود همه تأثیرات انکارناپذیری که بر فراز و فرود قدرت‌طرفین باقی گذاشت، محل تولد سبکی از عکاسی هم بود که امروزه آن را با نام عکاسی جنگی می‌شناسیم. راجر فنتون، عکاس انگلیسی، خطر مرگ را به جان خرید و از ۸ مارس سال ۱۸۵۵ (۱۷ اسفند سال ۱۲۳۳) تا ۲۶ ژوئن سال ۱۸۵۵ (۵ تیرماه ۱۲۳۴) در کریمه حاضر شد و به عکاسی پرداخت. او ۳۶۰ قطعه عکس تهیه کرد؛ عکس‌هایی که البته تعداد زیادی از آن‌ها از بین رفت. فنتون برای هر عکس، حدود ۲۰ ثانیه نوردهی لازم داشت و این وضعیت، در صحنه نبرد که تحرک در آن بسیار بالاست، برای هر عکاسی یک کابوس به حساب می‌آید. به هر حال، او با دقت فراوان این کار را انجام داد و ما امروز می‌توانیم نخستین عکس‌های جنگی تاریخ را که از منظر مطالعه وقایع قرن نوزدهم در اروپا، بسیار حائز اهمیت است، ببینیم و لذت ببریم. در قاب تاریخ امروز، چند نمونه از تصاویر جنگ کریمه را که ۱۶۴ سال پیش، توسط راجر فنتون تهیه شده است، به شما عزیزان همراه تقدیم می‌کنیم.



بازبزرگان تاریخ

آخر و عاقبت قاتل امیر کبیر



به شهادت رسیدن میرزاتقی‌خان امیرکبیر، یکی از تلخ‌ترین وقایع تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. این اقدام با دسیسه چینی عده‌ای به انجام رسید که بی‌تردید، میرزا آقاخان نوری در میان آن‌ها، نقشی مهم ایفا کرد. او که بلافاصله پس از برکناری امیر کبیر، بر مسند صدراعظمی ناصرالدین شاه تکیه زده بود، با همکاری مهدعلیا، مادر شاه و البته حمایت‌های سفارت انگلیس در تهران، مقدمات صدور فرمان قتل امیر را فراهم کرد. با این حال، مسندی که میرزا آقاخان، آن را به قیمت قربانی کردن یکی از عزیزترین فرزندان ایران به دست آورده بود، چندان به وی وفادار نماند. او که با خاندان برادران نوری، یعنی «حسینعلی» و «میرزااحیی» که بعدها، به ترتیب رفقه‌های ضاله بهائیه و ازلی را بنیان گذاری کردند، وابستگی فامیلی داشت، در خصوص اقدامات تند بابیان که پس از سرکوب آن‌ها توسط امیر کبیر به شدت محدود شده بودند، مدارا پیشه کرد و حتی کوشید تا میان بایی‌ها و دربار، رابطه دوستانه برقرار کند. این که این اقدامات میرزا آقاخان به اشاره سفارت انگلیس بوده است یا خیر، قابل اثبات نیست. واقعیت آن است که او حتی در دوران امیر کبیر نیز با اقدامات ضربتی علیه بایی‌ها که در مازندران، زنجان و فارس، آشوب ایجاد و این مناطق را برای مسلمانان ناامن کرده بودند، موافق نبود. نتیجه این مدارای مشکوک، جسارت بیشتر بایی‌ها برای اقدامات شدیدتر علیه حکومت، پس از شهادت میرزاتقی‌خان امیر کبیر بود. میرزا آقاخان که پس از امیر کبیر، نتوانسته بود هرات را نجات دهد و آن را طی قرارداد پاریس، به انگلیسی‌ها واگذار کرده بود، با اقدام به ترور ناصرالدین شاه از سوی بایی‌ها، موقعیت و جایگاه خود را بیش از پیش از دست داد. شاه که پس از واقعه ترور، از اقدامات صدر اعظم بینامک شده بود، تصمیم به برکناری او گرفت. میرزا آقاخان کوشید تا با تکیه بر تابعیت انگلیسی‌اش، خود را از غضب ناصرالدین شاه بره‌اند، اما ظاهر ابرای انگلیسی‌ها، میرزا آقاخان دیگر شخصیتی به درد بخور محسوب نمی‌شد! چرا که شاه، بی توجه به این قضیه، میرزا آقاخان را برکنار کرد و به تبعید فرستاد. میرزا آقاخان، سال‌های پایانی عمر خود را به حالت تبعید در یزد، اصفهان و قم سپری کرد و در نهایت، در سال ۱۲۸۱ ه‍.ق در ناکامی و بدبختی درگذشت.

چند خط تاریخ

رشوه گرفتن به اسم پیشکشی!



یکی از رسوم ایرانیان عصر قاجار، تقدیم پیشکشن و هدایای گران قیمت به پادشاه بود. این پیشکش‌ها که معمولاً در مراسم خاص اهدا می‌شد، یکی از منابع مهم خزانه و در آمد دولت بود؛ تا آن‌جا که برای هزینه کردن آن بر نامه‌ریزی انجام می‌گرفت. شاه قاجار متوقع بود که در عاید دیگر زمان‌های تعیین شده، رعایا، از اصناف مختلف، هدایایی را پیشکش کنند و اگر این توقع برآورده نمی‌شد، عاقبتی شوم برای متخلفان در پی داشت. این عادت، البته به شخص شاه محدود نماند و دیگر مأموران دولتی، حتی دون‌پایه‌ترین آن‌ها، به گرفتن پیشکشی که در واقع همان رشوه بود، عادت کردند و این رشوه‌ها بعد در کشور شیوع پیدا کرد. فورو کاوا، نخستین سفیر ژاپن در ایران، در یادداشت‌های سفرش به کشور ما، به این موضوع توجه کرده و به آن پرداخته است. در ادامه فرازی از خاطرات وی را مطالعه می‌کنید: «پیشکش هم یک منبع درآمد سالانه خزانه است. پادشاهان بر رسوم در عید نوروز و ایام شادی و عزارا پیشکش می‌نامند که شامل اقلام بسیار، از جواهر و اسب و ابریشم و قالی و... به بهای چندده هزار سکه طلاست و همچون کوهی بر روی هم توده می‌شود و به وزیران و دیگر بزرگان هم مقداری می‌دهند. گویا مبلغ پیشکش‌ها در سال، بیش از یک میلیون تومان می‌شود. دیگر، کسی که عرضه می‌دهد و درخواستی به نفع خود دارد، عادی است که آشکارا زر و نقره یا جواهر پیشکش کند. چنین نیست که پنهانی پیشکشی بدهند؛ اما همین وضع مایه فساد مأموران دولت است. درباریان و خواص شاه نیز، از این راه منتفع می‌شوند و بسیار ندان ازین کسان که بار ساندن ارباعی یا سفارش کردن در کار دیگران، حق الزحمه می‌گیرند. مبلغ این پیشکش‌ها که به درباریان و اجزه اخلوت می‌رسد، در سال ۶۰۰ یا ۷۰۰ هزار تومان می‌شود. گویا پیشکشی که شخص شاه می‌گیرد از دو کرور تومان بیشتر می‌شود.»

نویسنوشی فورو کاوا، سفرنامه فورو کاوا، ترجمه: هاشمرب جبزناده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۱